

صاحب امتیاز و مؤسس

حیرچیان

مدیر و سرپرست

محمد حسینی

حیرچیان «ساعی»

عنوان تلگرافی

نسیم شمال

شماره دو از دهم

قیمت هشت شاهی

شمال

محل اداره

خیابان عین الدوله

اداره در طبع و نشر و حک و اصلاح

کلید مقالات و لوابیح

وارده مختار است

سال یازدهم

آب و نمان سا یا ته ۳۰ ریال

سالیانه خارجه ۴۰ ریال

قیمت اعلانات

یا دفتر اداره است

پنجشنبه هاست نشر میشود

باید اشرف دین یزد است و خصال * شام روح عطسه کن از نسیم شمال

سبک نامه نسیم شمال

تعمیر پذیر نیست

با آنکه در هفت قبل کاملاً موضوع را به نظر قارئین محترم رسانیدیم و مطلب را کاملاً معلوم داشتیم که هر نامه نامتنوع و سهل و ممتنع نباشد چون نسیم شمال طرف توجه نوده واقف نخواهد گردید زیرا باید امروز بزبان مردم چیز نوشت و صحبت کرد لذا باز امروز هم با بیانی رسامی گوئیم که تغییر سبک نامه نسیم شمال از محالات است

صحبت او که ز گلین و تا جیست

که ز زن ممتقی و آ حاجیست

کاش بیره زود ابشالا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

هرچه میارم خونه گوید کمه

خورد و خورا کش جو سه تا آدمه

در سر سفره است جو کرک و رمه

فرد به خوردن به همه عالمه

بر سر خوردن داره دعوا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته



ای نه چون يك زن خوشگل میخوام

خوشگل و خوش هیگل و بر دل میخوام

يك زن با عرضه و كامل میخوام

صاحب يك تصدیق قابل میخوام

بهر کاری باشه توانا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

يك زنی میخوام که جهزدار باشه

با خیر از بخت ویز و کار باشه

دیوانه در موسیقی و تار باشه

همچو عروس هر شبه قردار باشه

من نمیخوام چنین زن نه بالا نه

من نمیخوام این زن و بالا نه

ساعی

من نمیخوام این زن و اصلانته

ای نه چون این زنیکه بد کله

ترسو و بی تجربه و کم دله

بی ادب و بی هنر و جاهله

فقط به دیزی چارکی قائله

فکر بکی دیگه رو بنما نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

نیست بلد هیچ ز کار خونه

ز بخت و یز اشکنه رو میدونه

زیر لیش صبحی تا شوم قابونه

همش بفر یاچین و تنبونه

ذاه شدم والا و بالا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

هی میگه من ازسی فرنگی میخوام

ازسی فرنگی دو رنگی میخوام

النکو با کوشواره رنگی میخوام

جوراب شیک آلا پلنگی میخوام

وه چه بلاتی شده پیدا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

دیزنه سر کوفت بم روز و شب

کی شده از جمله مردان عقب

هست ز مردی به تنت اگر عصب

زن داری یادگیر تو ز ما لاجب

نیست بر این زن بجهان تا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

میگه بمن گل باچی یاچین داره

بیرهن و یاچین بر از چین داره

قد کرج کیسه و چین چین داره

قوٹی چای از چین و ماچین داره

شرش و کن از سر من وا نه

من نمیخوام این زن و اصلانته

همدم او خجهش و کل باچی است

صدمت او ای نه چون و راجی است

دیروز پس از بسته شدن صفحات روزنامه خبر فوت طفل لوریک آقای طبیعی ما رسید خیابان مناسف کشته و خود را در دم تاسف ایشان بوسیله این مختصر تذکره شریک گردانیدیم ساعی

انجمن ادبی فرهنگ

جاسه گذشته شب یکشنبه ۲۰ مرداد باحضور آقایان فضلا و بزرگان اهل ادب تشکیل و سپس ازطرف ریاست محترم انجمن شرحی دایر بر لزوم این قبیل مجامع ادبی بیان و بعد آقایان استانیفد شهر که حضور داشتند هر کدام اشعاری قرائت و مجالس در ساعت ده و نیم از شب خاتمه یافت آقای بینش قصید غرائی راجع به مناعت نفس «عرب غزل

» فصیح الزمان دو غزل
 « صابر غزلی از طرف انجمن ادبی همدان متعلق به آقای مقتون قرائت نمودند
 اینک بعضی از آن اشعار قرائت شده

اثر طبع حضرت آقای عبرت

فراهم نتوان کرد

اندیشه آن طره پر خم نتوان کرد
 خاطر عبرت آشفته و درهم نتوان کرد
 بی باده نجات از غم کینی نتوان یافت
 بی سازه دل غمزه خرم نتوان کرد
 بگروز به ترک می و معطر نتوان گفت
 اسباب غم و غصه فراهم نتوان کرد
 کی گفت که ماه رمضان می نتوان خورد
 می ده که بخود عیش محرم نتوان کرد
 از روزی قسمت شده افزون نتوان خواست
 چونانکه نصیب ازلی کم نتوان کرد
 حاجت به بر مر دم دنیا نتوان برد
 قامت بر هر نا کس و کس خم نتوان کرد
 با شیخ دم از سر انالحق نتوان زد
 با خر صفت از تربه آدم نتوان کرد
 با پای خرد ره بحقیقت نتوان جست
 طی راه سهوات بسلم نتوان کرد
 در خانه دل غیر تورا ره نتوان داد
 این ملک بجز بر تو مسلم نتوان کرد
 اعیان جهان جز بتو ثابت نتوان داشت
 بنیاد بقا جز بتو محکم نتوان کرد
 جز قصه جانان بر عبرت نتوان خواند
 بارند حکایت ز کی و جم نتوان کرد

اثر طبع آقای فصیح الزمان شیرازی

از جانب یار آید

بیش نظرت عاشق از بهر چه خوار آید
 هر چیز که خوار آید بگروز بکار آید
 بی رنج نیایی گنج بی نیش نه نوشی نوش
 گل هم بکف کاجین باز حمت خار آید
 روح است کمی آید ما را نه تن بیجان
 یا قاصد فرخ بی از جانب یار آید
 ما را شبی و روزی بازلف و رخت خوشدار
 زان پیش که بعد از ما بس لیل و نهار آید
 از زلف و رخت هرگز ما را کله نبود
 هر لطمه بما آید از لیل و نهار آید
 نبود عجب از چشم هر لحظه فشانم اشک
 از دیده فشانند چون برهر که فشار آید

خوش خبر باش ای نسیم شمال

شب جمعه میان فکر و خیال
 جلوه گر شد رفیق صاحب حال
 گفت با من یکی ز اهل کمال
 خوش خبر باش ای نسیم شمال
 که بها میرسد زمان و حال

از نسیم شمال هر کس خواند
 سر به اعلایک عدم و عقل گشاند
 در جهان تخم معرفت افشاند
 عرصه بزمگاه خالی ماند

از حریقان و رطل مالا مال
 شعر هذ الجریده کافیه
 فی الحقایق به خلق وافیه
 نظرها کما العقیق صافیه
 عفت الیدار بعد عاقبه

فاستاو حالها عن الاحوال
 فاش شد در میان مطالب هجر
 رفم شد از برادران شب هجر
 وصل داعی گذاشت بر لب هجر
 سایه افکند حالیا شب هجر

تاچه بازند شب روان خیال
 از فک میرسد بگوش صدا
 در ره دوست جان کنید فدا
 ملتفت نیست هیچ کس اندا
 قصه العشق لا انفصام لها
 وصمت مسهنا لسان الحال

به حریفان عس نمی نگرد
 کس با این خار و خس نمینگرد
 سوی ما هیچکس نمی نگرد
 ترک ما سوی کس نمی نگرد

آه از این کبریا و جاه جلال
 عدل پاینده باد در ایران
 بیخت فرخنده باد در ایران
 خسروان بنده باد در ایران
 (بهاوی) زنده باد در ایران

تا بود نام هفته و مه و سال
 طول دوران کم اطال الله
 عدل یوما فیوم زاد الله
 یا حفیظ العجم و قال الله
 یا برید ا لحمی جبال الله

مرحبا مرحبا تعال تعال
 ایدل این عشق سرسری تا چند
 یا پرهنه قاندری نا چند
 اشرف از عشق شاعری تا چند
 حافظا عشق و صابری تا چند

ناله عاشقان خوش است بنال

(شادروان) اشرف الدین الحسینی

هر کس که ما نا الحق لفت حلاج نخواهد شد
 منصور نخواهد بود هر کو سردار آید
 کم چه چه بی جا زن کل زان تو تنها نیست
 چون ما و تو ای بابل در باغ هزار آید
 کیتی به غم و شادی توام بود ای خواجه
 بگوقت خزان آید بگوقت بهار آید
 زان دم که مرا دادند مسکینی کوی تو
 از شاهی کونیتیم تنک آید و عار آید

(پاینده باد)

(بیرق شیروخورشید ایران)

هفته گذشته در روز جمعه که عید بزرگ مذهب مقدس اسلام است در موقع عبور از بازار تمام دکانین بجز معدودی که طرف احتیاج عمومی است موقوف و تعطیل عمومی را مشاهده کردم که بعد از مدت‌ها متمادی این امر به مقدس (تعطیل روز جمعه) که از ساحت مقدس الوهیت بلسان معجز ترجمان حضرت محمد ص صادر و بنص کریمه یایها الذین آمنوا اذا نودوا بالصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله ودر والیبع ذالکم خبر لکم ان کتبه تعلمون عموم مسلمین مأمور با اجرا بوده هستند و در این عصر مشتمم زمامداری شاهنشاه اسلام ینا در سراسر مملکت ایران این حکم محکم الهی بموقع اجرا گذاشته می‌شود از صمیم قلب گفتم

زنده باد شاهنشاه با عظمت ایران

(اعلی حضرت اقدس پهلوی)

از جمله مشاهدات روز جمعه در بازار بیرق های سه رنگ ایران بود که اغلب از دکانین را زینت داده بود که معمولاً در اعیاد و جشن های ملی و تعطیلات عمومی دکانین و خیا بانها را آن بیرق های سه رنگ موجب از دباد زینت است و شاید بعضی برادران محترم اسلامی کاملاً از عظمت این نشانه ملیت خود مستحضر نباشند لذا لازم دانسته که مختصری از عظمت این نشان مجدد و عظمت در هر دوره از ادوار اسلامی را بمرض رسانم که قارین گرام بدانند بیرق هرمت در حیات سیاسی و بقای عظمت آملت فوق العاده موثر است و بگانه نشان عظمت آملت این پرده رنگارنگ است که هنگام اهتزاز چنان از بزرگی و افتخار حکایت میکند که خون در عروق بینندگان بجوش میاید علم و رایت هر دو یک چیز باشد و شاید علم را بر کوچکتر از رایت اطلاق نمایند یا چون علم را برای جنگ رایت نامند که امروز بیرق خوانند عنوان تاریخی رایت قدیم است و اولین قوم که بیرق را معمول داشتند مصرها و اقوام معاصر آنان بودند و دیگران از آنها اقتباس کردند

در میان عرب قبل از اسلام هم بیرق معمول بوده و هر قبیله را در عرب بیرق مخصوصی بوده و در جنگها بیرق در نهایت درجه عظمت بوده است و منصب بیرق داری که از مناصب عالیه قریش که محترم ترین قبایل عرب بودند مخصوص بوده و در موقع حرکت میدادند و شجاع ترین افراد را برای برداشتن بیرق با کثرت آرا تعیین می کردند در اسلام نیز بیرق و منصب بیرق داری در نهایت درجه عظمت و ایهت بوده است و در اغلب غزوات بیرق دار حضرت عالی بن ابیطالب ع که بعقیده عموم مورخین شرقی و غربی دومین شخص در اسلام و بگانه برجسته عالم در حکمت و شجاعت بوده است عهده دار حدیث شریف راست و قضیه جنگ خیبر از احادیث مشهوره بین عموم مسلمین است در جنگ بدر که

اولین جنگ بود قشون اسلام را سه بیرق بود و مهم ترین آنها بیرق عقاب بود که در دست حضرت عالی ابن ابیطالب (ع) بود ۱ بعد از توسعه دائره اسلام و سلطه عرب بر ایران و تشکیل دولت های متعدده بیرقهای رنگارنگ معمول گردید و نیزه بیرق را بلند کردند ابو مسلم خراسانی وقتی که نهضت برخلاف بنی امیه گرد بیرقی بلند کرد که ۴۱ ذراع طول او بود متوکل عباسی در ۳۳۵ که برای اولاد خود بیعت میگرفت برای هر یک از آنها دو بیرق ترتیب داد یکی بیرق سیاه که علامت ولیعهدی بود یکی بیرق سفید که علامت حکمرانی و فرمانفرمائی بود زمانی که مأمون فضل ابن سهل را بر ممالک شرقی حکومت داد امارت لشکر و ریاست دفاتر دولتی را با او واگذار کرده او را ذوالریاستین لقب داد بیرقی برای او ترتیب دادند که سفان او را دوشمیه بود بالجمله رنگ رایت و بیرق های اسلام بر حسب نظریات و مقتضیات سیاست رؤساء مملکت و دولت مختلف بوده صاحب کتاب (آثار الاول) مینویسد رنگ رایت رسول خدا (ص) و خلفاء بعد از آن حضرت سفید بود رنگ رایت خلفاء اموی سرخ بود رنگ رایت داعیان باولاد حضرت عالی ابن ابیطالب (ع)

سفید بود رنگ رایت داعیان بنی عباس سیاه بود رایت داعیان بنی هاشم سبز بوده و در زمان ولایت عهدی حضرت رضا ع در خراسان مأمون امر داد رنگ بیرق را تغییر دادند عوض رنگ سیاه رنگ سبز را شعار قرار دادند اولین بیرق با عظمت مملکت باستانی ایران که فرسودگی سنوات متطاوله و قرون متماده بر آن چیره نشده و از عظمتش نکاسته (درفش کاویانی) است که در موقع نهضت عنصر برجسته وطن خواه ایرانی که اولین درس وطن دوستی و شهادت را با ایرانیان آموخت (کوه آهنگر) بر علیه ضحاک تازی بردوش بلند کرد

(یکی چرم پاره ابر چوب کرد)

(بر آشت غوغا و آشوب کرد)

پس از آنکه ایرانیان در زیر سایه آن بیرق شاه از زیر بار تعدیات ضحاک بیرون آورده و شاهزاده ایرانی (فریدون) صاحب تخت و تاج شد دانه های قیمتی بر آن نصب کردند و بعداً هر یک از پادشاهان عجم بر زینت آن بیرق افزودند تا در موقع تهاجم و فتح ایران آنجواهرات گرانبها بدست اعراب افتاد بالجمله چون مقاله بطول انجامید بقیه تاریخ بیرق را بشماره های بعد مو اول داشته و در خاتمه از طرف خود و علاقمندان باستقلال این کشور باستانی بیرق با عظمت ایران را مخاطب ساخته میگوئیم ای نشانه مجد و عظمت این کشور باستانی همیشه از صمیم قلب استقلال تو را از بیشگاه بزدان یالک مستلث داشته و همواره عظمت تو را از پیش نظر خود دخیله داده بایک آرزوی جوان و قاب قوی در سعادت آتیه

کانون شعر

که یکی از مهم ترین چراغ ادبی مرکز
بشمار میرود در روزهای شنبه هفته با سبکی که تا بحال
در ایران سابقه نداشته منتشر حقیقتا یکی از مهمترین
وسائل و پیشرفت ادبیات و شناساندن شعراء معاصر
در قرن چهاردهم همانا نامه گرامی کانون شعر است
است که با زحمات خستگی ناپذیر آقای طبعی با
سبکی مرغوب چند ماهی است زینت بخش عالم
مطبوعات گردیده ما قارئین محترم خود را باستناد
از این دسته گل ادبی دعوت مینمائیم زیرا یکدوره
«کانون شعراء رامیتوان سبب اطلاع از تمام شعر معاصر
دانست و بس

تو نظر افکنده ساعات و دقائق عمر عزیز خود را
در بازگشت عظمت تو میگذرانیم ای پرده سهرنگ
و ما به افتخار قومیت سلجشور شش هزار ساله
تویم که برچم عظمت او کنار دیوار چین تا دامنه
کوه آدال سایه ایکنده و هنوز کبکوه های قصر
اکبتان در زیر سایه تو از شوکت اله کائوس حکایت
ها نموده و رفعت ابوان مداین عظمت و طنطنه باستانی
تو را بر اهل عالم عرضه داشته و صدای هاله رزم
جویان و جوانان سلجشور ایرانی که در زیر سایه با
عظمت تو داد مردمانگی دادند از نفوس و آثار
عماربت استخر و طاق بیستان پدید و آشکار است
آری آنگون رایجه تریت یک شهنای راه
استقلال و آزادی است که صفحات ریح افزای ایران
را غیر آگین نموده وصیت جلال ازوح شهیدی
راه استقلال و عظمت طلب برچم باشوکت ایرانی است
که غنچه و انقلاب در عناصر باز ماندگان انداخته و
خز زیر سایه هابون برچم باعظمت کوس نشاط
و شکوه باستانی را بفرش آورده دسته نظامیان
غیور و سران سلجشور در تحت سرپرستی فرزندان
رشید ایران و نوابه شرق که لطف از جانب حضرت
برورد کرد در مقابل خون بوی آن فداکاران اتهامت
برای سرپرستی این مملکت برانگیخته شده است
برای عظمت این کشور بقدا کاری مشغول آری آری
هلهله نظامیان غیور و سران سلجشور ایرانی مسا
است که ابدان مخالفین و خیانت کاران را بارزه در
آورده و دنیای کمونی را بجانب ایران و ترقیات
شایان در این مدت کش متوجه ساخته

آری آری پیشرفت های برقی مانند و ترقیات
خیرت آور که در این مدت کم در این مملکت که
تمام امور سیاسی و اقتصادی و روحانیش مانند اعضاء
فاجیک بشر سالخورده از کار افتاده ناصل شده است
دو اثر معالجات مسیحا بکنفر طبیب دانا و فکر
صائب و شهامت و رشادت و عزم آهنین یک قانند
توانست در پایان سخن بایک عالم ادب قانند عظیم
البتان و ناجی این کشور را مخاطب ساخته عرض
میکنم ای شاهنشاه محبوب و پدر تاجدار
زبید بفرق اقدس تو تاج خسروی
آری - تخت کیان سزده بر شاه بهاوی
ازیک جمله صدر مقاله رانکار کرده از صمیم قلب میگویم
(زنده باد شاهنشاه عظیم الشان محبوب ایران)

(اعلام حضرت بهاوی)
(باینده باد بفرق شیرو خورشید ایران) آفتاب شرق

شمه دیگر از شرح حال

اشراف الدین الحسینی رحمة الله علیه
(مشارق ظهور)

در سه مشرق این ستاره ادب تجلی کرد
اول در قزوین که مسقط الراس شاعر است
دوم - کابلان و حوزه درس و محضر مرحوم
حاجی خانی علی الله مقامه
سوم - اقامت امامزاده زید که قبل از مشروطه
هیچ نوع شباهتی باقی روحانیت و اما آن مقدسه
طهران نداشت و این گو که از یکی از حجرات
آن طالع شد و همه میدانند که اطاقهای سخن مزبور
محدودی طراز و غربا و متفرقه اشغال کرده بودند
و چون فقید مرحوم محل دیگری برای سکونت نیافت
در آن جا منزل کرده و در شکایت از همسایگان
اشعاری فرموده که بفاظه ام سیرده ام ما معدودی
بودیم که این گونه افکار فقید نزد ما مودوع و
مقبوط بود و معلوم است شاعر نمی بستند که در
صحن مقبره امامزاده واجب التعظیم اینگونه اشخاص
منزل گزینند لهذا فرموده است مطامع آن نظرم نیست
یک حجره مولدی است چن کبر

در دست تمساح جنیباش
یک حجره جناب کیمیاگر
از شمس طلاشت تاودانش
یک حجره مدرس المخبط
چرت است معانی تو لیانش
یک حجره در آن جناب مرشد
با پوست جوال رفته جانش
یک حجره حکیمباشی آنجاست
قاروره و شیشه در میانش
یک حجره ز میرزای جراح
با نیشتری چندان شنانش

یک حجره از اشرف غریب است همسایه جناب آجود انش

هر چند که روح زید مرحوم
لیکن بدو بیت گشته احیاء
دهم گوش که تا لثم بیانش
این صحن امامزاده زید است
یا آنکه سرای مکر و شهید است
ایکاش که زود خانه بودی
رگام زدمی در آن کبابه
ای کاش سرای تاجران بود
هر چه جیره آن گرابه داده
رگام زدمی در آن کبابه
بگوش خود به باد داده
هر چند که روح زید مرحوم
طلین سآ شده و سآ شده
لیکن بدو بیت گشته احیاء
دهم گوش که تا لثم بیانش

این صحن امامزاده زید است یا آنکه سرای مکر و شهید است

در قزوین بقیه دارد

در تقدیس آئین مقدس اسلام

ترجمه از جریده فریده فور

Leghit جلد دوازدهم نمره ۴ و ۵ مورخه ۲۴ جنوری ۱۹۳۳ صفحه اول بیانیه شوی انگلیسی در

تعمیر و تقدیس اسلام مینویسد

من همیشه آئین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) را در کمال احترام نگهداری نموده‌ام بجهت قوت‌بخشاییه عجیبه که در آن است اسلام همان بگانه آئینی است که نزد من معلوم و مبرهن است که دارا خواهد شد قابلیت تغییر صورت وجودیه را بچنینکه بتواند خود را در هر زمان مرجم قرار دهد دنیا باید نهایت قدر بدانند پیشگویی های مردمان بزرگ را مثل من؟ من هم درباره دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیشگویی نموده‌ام که مقبول (ارویای) فردا خواهد شد چنانچه حال دارد مقبول (ارویای امروز میشود) وعاظ مسیحی در قرون متوسطه با از روی جهالت یا از روی تعصب - در تاریکترین رنگی نقشه اسلام را کشیده و نمایش داده‌اند در حقیقت تعالیمات این واعظهای مسیحی قرون متوسطه هم دشمنی با شخص محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) وهم با آئین و دین او بودند و محض نزد ایشان دشمن مسیح بوده است و من او را مرد عجیبی میدانم و بقیه من که اگر مردی مانند او بخواند زمانه‌های مطلقه عصر حاضر را ادعا کند میتواند بجل مسائل غامضه آن موفق شود بطریقه آترابه نهایت صلاح و خوشی برساند در قرن نوزدهم در اثر تعقیب و گنج‌گویی بود که مردمان بزرگ و محترم مثل (کارلیل) و (کوتی) (دکین) فضل حقیقی دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را احساس نمودند و نتیجه چنین شد که تغییرات بهتری در جهت اروپائی نسبت با اسلام پدیدار شد و ایکن اروپا قرن حاضر بسیار ترقی کرده و شروع نموده که عاشق و شیفته دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شود و در قرن آینده بیشتر اعتراف خواهند نمود که منعمت عمومی این مذهب در حل بودن مسائل غامضه خودش بیشتر خواهد نمود و از روی همین مدرک باید پیشگویی مرا بفهمید (دعوت اسلامی) بزکان دنیا از حرمت و مذهب پس از اطلاع بقوانین و احکام اسلام و مزایای آن بواسطه جامعیت این شریعت مقدسه و تعین معاد و تنظیم معاش و موجبات آسایش و سعادت نوع بشر تصدیق فرموده اند که بگانه آئین و جام مقدس (صلی الله علیه وآله وسلم) محمد ابن عبدالله صلی الله علیه وآله است)

این گروه پیشگوییها هم نتیجه و اثر اطلاعات مزبور و هوش و باطانت های معطور و خالی بودن از تعصب های منفور و دارا بودن حسن حق گوئی و انصاف بوئی است بزکان اسلام وائمه (ام و اوصیاء کرام را بغیر والا مقام اسلام در هزار سال و کسری قبل که هنوز اهل اروپا در وحشی گری و جهل شمره بودند و از علم و دانش بهره نداشتند مقام و دانش و علم آنها را خبر داده اند چنانچه در اخبار ظهور مهدی (ع) وارد است که نصاری زودتر از طوائف دیگر ایمان خواهند آورد و این خود اشعاری است بر اینکه این طایفه از قبایط علمی خواهند کرد بهمین واسطه ادراک حقایق را زودتر مینمایند.

مشگل است

(اثر طبع حضرت آقای غمام همدانی)

تاسرو را بطرف چمن ریسه در گل است
شمشاد سیم ساق ترا پای در دل است
هیچ آگهی که در ظلمات آب زندگی
دور از آفت بخود کشی و مرگ مایل است
دانم که قابل منی و منی یار است
این بوالعجب قایل که مقنون قائل است
هر چند بیش چشم تو آسان بود ولی
دور از نوزد کانی عشاق مشکل است
مقبول حق توئی و بمویت قسم که شیخ
هر طاعتی که ببتو کند سعی باطل است
آنان که در بنام تو هستند می خورند
افسوس بر کسی که از این عیش غافل است
در نیسی مگوش که گر دوست نیستی
بهر تو این معامله تحصیل حاصل است
آندل که جای یار بود در بر تو نیست
کین دل که در بر تو نهاده است از گل است
آن گوهری که در دل دریا بود غمام
زین سنگها ملتان که بدامان ساحل است

قتل عام کن

اثر طبع آقای میرزا تقی خان دانش (مستشار اعظم)

از بی خون عاشقان سنک دلا قیام کن
تبع یکس زابروان یکسره قتل عام کن
تا که سرافکنند برت سرو و صنوبر و سن
فد به فراز در چین بکند و قدم خرام کن
زلف بر ابروان فکن که ز برای مضامنت
تبع دوسر جو مرتضی یکسره در نیام کن
غمزه جان شکار را بهر دلم بکار بر
از نظرو کمرشده کار دلم تمام کن
از غم تیره موی او راه بری بروی او
در بی گمه رخس طی طریق شام کن
بین بصفای روی او کاد طواف گوی او
بر دل او جو میرسی بر حجر اسلام کن
صبح و بنظم زمر دین جام زر سپهر بین
سافی ما بجام زر آن می لعل قام کن
گرچه بهار و باغ و گل گرچه بجوش می زخم
گوی برنگ باده کش فکر مه صیام کن
دز بر می فروش کن کار همیشه دانسا
خرقه برهن بانه ده بکند و سه شیشه وام کن
سود نمیدهد به من نرقه و حزب و انجمن
گر که مرام بایست حسن عمل مرام کن

آثار انجمن ادبی همدان

اثر طبع آقای آزاد عضو انجمن ادبی همدان
اشک روان و لخت چگر ناله دل است
اینهاست بیتو آنچه ام از عمر حاصل است

از زندگی نشانه ندارم جز این دوجیز
شوری که هست در سر و عشقی که در دل است
گویند در حوادث دوران، صبور باش
سهل است صبر از همه از دوست مشکل است

سر تا بیجا گناهام و تقصیر دوستی
وین طرفه تر که لطف توام باز شامل است
زین بحر پرخطر اگر آزاد برد جان
خوشدل زید که منزل جانان بساحل است

اثر طبع آقای مفتون عضو انجمن ادبی همدان
آن بارو عشوه های دل و جان کیاب کن
این ماو ناله های دل سنک آب کن

شوخی بری رخ ز کم برده دل که هست
که نازو که گرمه و گاهی عتاب کن
هر شب ز جور شمه از نو بکار بر
هر روز از جفا ستمی تازه باب کن

ناز و عتاب بیش کن و کم شمار گیر
اما بیوسه کم دعو افزون حساب کن
از چشم مست ریشه کن عقل و دین و دل
وز کفر زلف خانه ایمان خراب کن

سنگین دلی بر استروان نیز کج خیال
سهمین بری ز سایه خود اجتناب کن
از چشم بارفته و آشوب دور نیست
البته ترک مست بود انقلاب کن

هر کس که ماه را بتو نسبت دهد بود
طبعش ستاره مه کن و مه آفتاب کن
چشمی که گفت ذره دهانی و مومیمان
او هیچ ذره کن بود و مو طناب کن

مفتون بیاد آن لب خندان چو شاعر بست
شیرین کلام و فرد ملیح انتخاب کن
اثر طبع اسدالله خان صابر عضو انجمن ادبی همدان
خوب رویان گرچه بسیارند یا ما بکیست

آری اندر هر زمانی انجمن آرا بکیست
من گر از خاصان نیم شادم ز فیض عام او
چونکه پیش تابش خور کاین و خارا بکیست
کوش تا دامن بیتائی بچنگ افتد تورا

گرمیان صد هزاران رهرو بیجا بکیست
من بر آنم سالک از اول قدم با او بود
قطره چون واصل بدریا گشت با دریا بکیست
کی شنیدی گند خورشید سیر قهقرا

عمر ما و سیر خورشید فلک بیجا بکیست
بر کمال خود بیغزا هر چه عمرت شد فرون
هست مقبول آنکه را امروز با فردا بکیست
کس جو من در عین هستی کی خیر از نیستی است

در میان چند حرف ای دوست حرف لا بکیست
ای فغان کار روز در نزد سبک مغز ان شهر
شیر یوج واهی و منظومه شیوا بکیست
همچنین در چشم کلجیان این کلشن هنوز

نوکل یک رنگ و یک رو با کل رعنا بکیست
این جواب آن عزل (صابر) که (ذوقی) خوش سرود
بیش ابر رحمت حق گوه با صحرای بکیست
تا کدامین غالب از او فیض گیرد بیشتر

ورنه اندر جسم روح کودن ودانا بکیست

جواب های عاجزانه ما

(۱) آقای محمد ولیخان مرقومه سرکار
واصل و از اینکه شرحی راجع بقرائت خانه شرافت
مرقوم فرموده بودید البته صحیح و ما هم با اضافه
کردن جمالات ذیل فرمایشات سرکار را تصدیق مینمائیم

قرائت خانه شرافت مدت ۳۲ سال است که بمدیریت
آقای آقا سید حسین خان شرافت با عزمی قوی
اداره و مشغول خدمت بمعارف این مملکتند و کمتر
تبات قدم از اشخاص چنین گونه دیده میشود حقیقتا

باید از آقای شرافت قدردانی نمود و بجای مناسب
بود که بقدمی ترین مؤسسه کهن سالی چون قرائت خانه شرافت
از طرف وزارت جلیله معارف عطف توجهی کرده شود.

(۲) آقای جوادخان سمائی اشعار موش نامه
سرکار رسید در آن چنین نوشته بودید
دیگر پیش ما مشقت نداشتند آقاموشه
بسته در ماش و لوبیا شد آقاموشه

دیدی که چه کردی و چه داشت آقاموشه
امروز تو را در تله جاشد آقاموشه
آقاموشه آقاموشه

تا به آخر آفرین بر طبع شما
(۳) - آقای رضا خان تربیتی شرحی میسوط
از گذارشات دقیقه و مرتب بودن دفتر بستخانه سه راه
امین حضور و حسن اخلاق و با کدامی و درستی رئیس
دفتر آنجا آقای محمد علی خان رجائی با واقعه

را که برای شما رخ داده بود مرقوم فرموده بودید رسید
البته صحیح و همانطور است که شما میفرمائید زیرا
در این مدتی که ایشان در آنجا هستند بطوری اخلاق
نشان داده اند که تمام اهل محل و مراجع کنندگان
را شفته خویش ساخته اند لذا قدر دانی از آقای

رجائی وظیفه تمام مراجع کنندگان خواهد بود ما هم حسب
الوظیفه از حضرت نشان تشکر می نمائیم.

۵ - آقای محمد اسمعیل خان کنکاوری اشعار
سرکار از قزوین رسید نوشته بودید
ای دل گر عاقلی بی بول سیاه باش
بیوسه در نظافت کفش و کلاه باش

در یای سفره لقمه بز کله کربه
هر جا که سوره هست چه شبخا راه باش
از مال هفت هیچ مگردان توری خویش
همچون قلندران در خانه راه باش

یا نیز و شامگاه خنک گر شد ای پسر
فکر حلیم روغن در صبحگاه باش
بیهوده دل میند به خال و خط بتان
قائم بمثل من توهم از بک نگاه باش

تا ممکن است شیر و تریاک را بکش
زرد و ضعیف و لاغر مانند گاه باش
خیلی خیلی معذرت میخوام آقای کنکاوری
که اشعار فوق متعلق بشما نیست و متعلق باقایی

بی فکر در طهران است انشاء الله از این بی لطفیها
دیگر نمی فرمائید

انوار عشق

داستان اخلاقی، اجتماعی، عشقی نگارش
احمد شهیدی از طبع خارج و در کتابخانه های
معتبر و مجازدهای مهم بقمیت ۲ ریال بفروش می رسد

مذاکرات دور منقل

جلسه وجر که افیونیسیم ها که مدتها تعطیل بود اخیراً بخرج آقای باغور الشعرا در باغچه شال عرفا دایر و اینک مختصری از مذاکرات جلسه اول را از نظر دقت قارئین محترم میگذرانیم

جلسه اول

شب سه شنبه ۱۵ مرداد مر کب از آقایان تنبلی - مفتکی - نمیری - آقای شمعون - آقای ربقو - آقای وارفته - آقای زبری - آقای جهلی آقای ناخوش - آقای قصور - آقای شلی تحت مدیریت آقای تنبلی که یکی از جوانان لس و مفتکی است تشکیل و نطق افتتاحیه ذیل را ایراد نمودند .

آقایان محترم این نکته بر همه کس ثابت شده که بیشتر از اشخاص خوش ذوق و خوش قریحه و دانا آنهایی که منیم عاطفه و معجز احساسات هستند اغلب مبتلا به افیون میباشند (دهن دره چند سرفه) افیون بله افیون (عطسه دهن دره) یکمانه عامل مؤثری است که عواطف لطیفه و احساسات دقیقه یک تباعر (عطسه و دهن دره طولانی)

آقایان معذرت میخواهم که خماری مانع شد و نگذاشت بقیه صحبت خود را تمام کنم لذا استدعا دارم اجازه بدهید (دهن دره) بنده مشغول شوم (سید حسین شش نخود تریاک بیار) مقصود - حقیقتاً آقای تنبلی خوب صحبت کردند .

نمیری - شما هنوز خوب هم آقا را نمی شناسید شعر هم خوب می گویند وارفته -- آقای نمیری خواهش میکنم شما خودتان یکی از شعر هایتان را بخوانید

نمیری - بنده والله چیزی حفظ ندارم یک غزل داشته ام دادام باقای شلی از ایشان خواهش می کنیم بخوانند

شلی - چشم اطاعت میکنم ناخوش آقای مقصود تکلیفتان در آن قضیه معلوم شد ربقو - بله آقا مگر تفهیمید باید خوب آقای ناخوش خودتان تعریف کنید

وارفته - آقا شلی قرار شد شما شعر بخوانید شلی - چشم اطاعت میکنم جهلی - راستی آقا با ملاحظه کنید جلال الممالک در این شعر معر که کرده

دهنش را به ننه کج میکرد هر چه می گفت لاله ای میکرد زبری - آقا تمام اشعار ایرج سهل و معتمق است اینجاست که میگوید

غصه نخور که تن من خیس شد رخت اطو کرده من کیس شد بی انصاف حرف زده

شمعون - بنده نمیخواهم از جلال الممالک انتقاد کنم شعر خوب است روح داشته باشد وقتی من این شعر سعدی را

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

تکفروشی خیابان عین الدوله

تکفروشی در عرض هفته نامه نسیم شمال در خیابان عین الدوله کوجه حمام حجره جدید - البناء آقای امیر زاعبدالله فاروسی است طالبین میتوانند از آنجا خریداری نمایند - شماره تلفن ۲۱۶۶

میخوانم مثل بید میرزم والله برقص می آیم زبری - آقای جهلی مرحوم جلال الممالک همه طور شعر داشته آنجا که می گویند گویند مرا چو زاد مادر بستان بدهن گرفتن آموخت راجه میگویند وارفته - آقای شلی شما بنا بود غزل آقای تنبلی را بخوانید

شلی - آقایان که نمیگذارند وارفته - شما از برای ما بخوانید آنها را بحال خودشان وا گذارید

شلی - اجازه بدهید یک بست بگشتم عرض میکنم حالا خمازم

نمیری - آقای وارفته خواهش میکنم شما یکی از شعرهای خودتان را بخوانید

وارفته - بنده مثل آقای شلی ناز ندارم یک غزل ساخته ام نصف کاره است همان را می خوانم

ربقو - خواهش میکنم همان را به خوانید (روبرف جمعیت) آقای وارفته خوب شعر می سازند

آقای ناخوش - آقای وارفته خداوند اخلاق است . مقصود - هیچ کس نمیتواند بگوید آقای وارفته چگونه باید با او معاشرت بکند آنوقت بفهمد بنده که از دو جلسه ملاقات با وارفته وارفته ام (خنده حضار) نمیری پس خواهش می کنم بخوانید نصف کاره است خدا میداند بد شد ولی اصرار میکنید اطاعت میکنم .

بقدری دست و بالم تازگی تنک است یا جدا که با گردون گردانم سر جنک است یا جدا

کمی از بخت مینالم کمی از فقر و بی بولی بهر صورت دلم این روزها تنک است یا جدا

آفرین - آفرین خیلی خوب شده (ربقو اصلا آقای وارفته مضمونهای خوب میسازند

آقایان این یک خط هم بد نیست خیلی خوب شده خود بنده هم خوشم می آید .

زبری - بفرمائید آقا هوش خوبی فراهم می کنم بون بهارم را بصدقه - برای شب که میت شام

من لنگ است یا جدا . (خنده حضار) به به حقیقتا خوب شده بکمر تبه همه با هم گفتند (برای شب که میت شام من لنگ است یا جدا .

آقای مقصود - با خنده آقا باقیش را بفرمائید وارفته: عرض کردم نا تمام است تا این جا ساخته شده .

ربقو - باید رفت انشاء الله فردا شب مفصلاً از محضر آقای وارفته استفاده خواهیم کرد

مفتکی - نوروز چائی آورد پس اجازه بدهید چائی بخوریم برویم

پس از خوردن چای مجلس ختم و وعده برای فردا شب شد .

منتشی باشی جر که اینو نیم ها (کودن)

هدیه تقصیر من و عاقد

دانشور زن

منافای شده ام از زن و از مادر زن
 بارها تو خودت زود بیده لیفر زن
 نه فقط مادر زن روز مرا کرده سیاه
 بیشتر هست همه زیر سر خواهر زن
 نه بشب راحت و نه روزنه هفته نه ماه
 چند ماهی است که این خسته تدم شوهر زن
 او بله گفته ومن غرق بلایم شب وروز
 اوشده شوهر من من شده ام مضطر زن
 عجب این جاست که هر ساززند میرقصم
 ساز او غرغر او من شده رامشگر زن
 همه شب بین من و این زن بدخو است نزاع
 هیچکس نیست که خاموش کند آذرن
 جیغها میرند این جنس لطیف از سر غیظ
 که خدا زیر گذر میرود از حنجر زن
 روز و شب میکند از من طالب کفش ولباس
 مگر بگیرم بخورد بر جگر من خنجر زن
 بس ملامت بشتیدم زن خود شب وروز
 زین سبب لشته ام امروز ملامت گرز
 موقم عقد نشد شرط میان من و او
 هست تقصیر من و عاقد دانشور زن
 ای مجترب ایس از این بازن خود شرط نما
 تا چو من عاقت کار نکردهی خر زن
 مهر سنگین شده بافت که شوم حامل غم
 ورنه اینقدر نبودم بگر از منظر زن
 تا تدم شوهر زن رفت زدمت همه چیز
 نیست چیزی دگرم جز غم شرم آور زن
 بر علیه زن بد خود نکند کس دعوی
 غیر این نادم نامی که شدم همسر زن
 همه جا پیش بود حرف زن و گفته او
 بهمین واسطه هم گریه بودسنگر زن
 مردر جا که کند شکوه زن محکوم است
 چون که خیل مزه و زلف بود لشکر زن
 ای آلف نون منما شکوه زدمت زن بد
 چاره چون نیست بشو منتظر آخر زن
 احمد - نبوی

تاسف و حیرت

بفردوسی گه تم مرا درد گشت
بز د از تاسف سر میز مشت

که ما را مگر گردد ندان نبود
چرا درد اینگونه خم کرد بست

نمبر اعلان ۳۸ آب مروارید

انتقال محضر

محضر رسمی نمبر ۴۲ متعلق باقای آقا
 شیخ علی طهرانی از خیا بان امین حضور منتقل
 گردیده بکوچه حمام عین الدوله متصل بدان آقا
 میرزا عبدالله کاوسی
 نمره اعلان ۳۷

دختر ندیدم زبان درازی بکنه

ای دختر من درس بخوان آدم شو
 با مادر خود تو مواسر و ممد شو
 در خانه بکار های من مجرم شو
 در عهد و وفای مادرت محکم شو
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 شیری یقو از راه وفا دادم من
 با زحمت بسیار ترا زادم من
 از بهر تو در مشقت افتادم من
 درهای غم از عشق تو بکشادم من
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 میخواستم اسباب و ابیاست نباشه
 رخس طالع دوتنه ویرد باشه
 مال من همه نصیب تو یک هو باشه
 بیچه ندیدم که اینقدر درد باشه
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 اندر همه جاصحبت ابروی تو بود
 مرغ دل من در خم گیسوی تو بود
 خورشید شب تار جهان روی تو بود
 انظار خلائق همه برسوی تو بود
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 من بر تو ز شیر جان مکرر دادم
 چون نشسته شدی ز شیر و شکر دادم
 از جمله میوه جات بهتر دادم
 مانند کلت بدست شوهر دادم
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 دختر نباید ز مادرش قهر کنه
 با خیال خود گردش در شهر کنه
 آب رخ ماه خود بهر نهر کنه
 او خور خوراک به مادرش زهر کنه
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند
 از بهر دختر عفت و عصمت لازمه
 از چادر واز حجاب طاعت لازمه
 از علم و هنر نقاب و زینت لازمه
 یک شوهر خوب و پاک طینت لازمه
 دختر ندیدم که میل بازی بکند
 با مادر خود زبان درازی بکند

گدام عکاسخانه

از همه بهتر است ؟

بعقیده من و تمام اهل فن بلکه جمیع مردوزن
 وطن عکاسخانه بر تو

نمره اعلان ۳۹

سلمانای پروین

در خیابان چراغ برقی دیلنی است

